بررسی مسأله‌های ایران و راه‌های حل آنها در گفت‌وگو با حسین واله

معمای ۲۰۰ ساله «دیگری»

چرا در ۱۵۰ سال گذشته جامعه ایران نتوانسته از جدل های هویتی خارج شود؟

برخی از اندیشمندان داخلی «فقدان هم‌پذیری» را یکی از دلایل نبود توسعه سیاسی در ایران می‌دانند. این اندیشمندان نیروهای اجتماعی و سیس سیاسی را به «چپ و راست» تقسیم کرده و سیس با ملاک قرارداد ذو عامل ثروت و ایدئولوژی به مثابه جداساز این نیروها، از نگرش‌های عینیت‌گرای علوم سیاسی برای توضیح مشکلات ساختاری جامعه ایران استفاده می‌کنند. دکتر حسین واله نیز بر دیدگاه «فقدان هم‌پذیری نیروها» صحه می‌گذارد، اما دکتر واله مسأله ایران را در یک واگرایی تاریخی جست‌وجو می‌کند؛ با نقب‌هایی در تاریخ که مسأله و راه‌حل‌های مسأله از درون آنها کشف می‌شوند. تفاوت دیدگاه مبتنی بر نهادگرایی تاریخی دکتر واله، با دیدگاه مبتنی بر عینیت‌گرایی غیرتاریخی، نکته‌ای مهم دارد؛ ایران و مسأله‌های ایران را باید از درون تاریخ ایران شناخت. او اینکه با بهره‌گیری از دستگاه و ابزار مفهومی علم سرزمین دیگری باشد. دکتر حسین واله در این گفت‌وگو نشان می‌دهد که مسأله ایران «بحرانی در هویت نهادهای قدرت» است که در مواجهه با یک «دیگری» جدید، ایجاد شد و تا این مسأله هویتی از درون یک رفت و برگشت میان تاریخ و امروز شناخته و رفع نشود، مسأله‌های ایران همچنان باقی خواهند ماند. دکتر حسین واله، استاد دانشگاه شهید بهشتی است که اکنون ریاست مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران را نیز برعهده دارد.

گفت‌وگو
مرتضی گل‌پور
معاون سردبیر

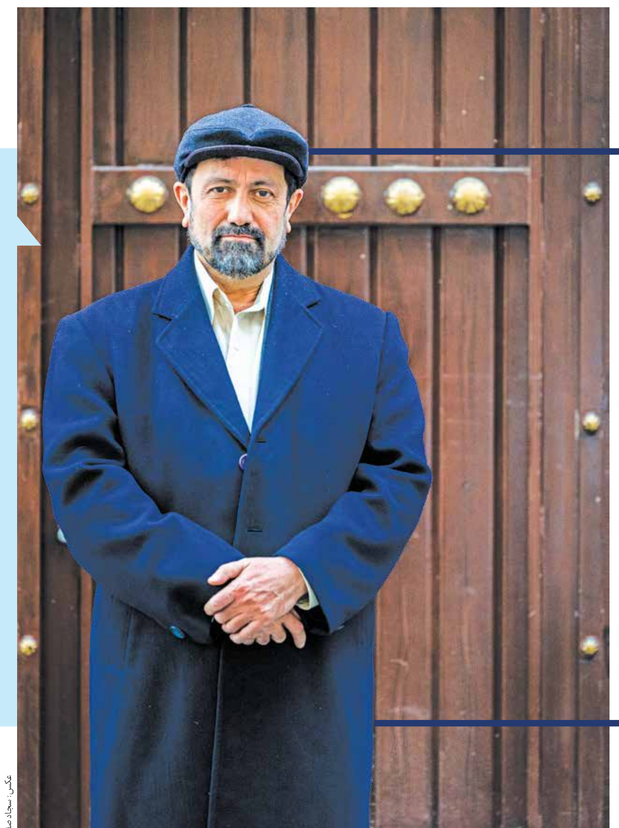

زاویه نو

اندیشمندان ایرانی برای توضیح چالش هایی که ایران با آن روبه رو است، ایده‌های مختلفی طرح می‌کنند. برخی، مسأله ایران را در حوزه اندیشه و فلسفه می‌دانند. برخی در پی یافتن ماندن مطالبات طبقات نوظهور و برخی هم در فقدان توافق میان نیروهای جامعه، شما، مسأله ایران را چه می‌دانید؟

ما در ایران دچار مسأله هستیم. اما باید درباره این موضوع دو نکته را توضیح داد. اول اینکه برخلاف باور برخی که معتقدند این مسأله غیرطبیعی یا تصنعی است، معتقدم بحرانی که از قرن‌ها هستیم، طبیعی است و تصنعی نیست. دوم اینکه این بحران، حلقه‌ای از یک زنجیره تاریخی است. دلیل اینکه من این طور نگاه می‌کنم، این است که در مسائل اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، بیش از آنکه فردگرا باشیم، نهادگرا هستیم. به این معنی که معتقدم تأثیر نهادها بر پدیدایش فرآیندها، بسیار بیشتر از تأثیر افراد است. منظور این نیست که افراد در فرآیندهای تاریخی اصلاً تأثیر ندارند، بلکه منظور این است که نهادها مؤثرترند. اگر از این منظر بنگریم، می‌بینیم چند قرن است که جامعه ایران با چند مسأله اصلی مواجه است. یکی از این مسأله‌ها، مواجهه ایران با «دیگری» خود است؛ یعنی آن دیگری که از قرون ۱۶ و ۱۷ میلادی کیفیت کاملاً متفاوتی پیدا کرد نسبت به «دیگری» در همین محدوده جغرافیایی که ایران در سده‌های پیشتر، با آن مواجه بود. «دیگری» ما در قرون هشتم، نهم یا دهم میلادی تفاوت بنیادین چندانی با ایران نداشت، اما از سه قرن پیش با ایران بسیار متفاوت شد. مواجهه ایران با «دیگری» خودش از ۳ قرن اخیر، باعث پدایش گسست‌هایی توأم با نوعی محافظه‌کاری بسیار عمیق‌تر و درعین حال، رویاروییِ آن گسست‌ها با این محافظه‌کاری شده است. گاهی از این وضعیت به صورت پیش پا افتاده‌ای با عبارت «برخورد معیوب سنت با مدرنیته» تعبیر می‌شود. اما این تعبیر فردی تقلیل‌گرایانه است، زیرا یک واقعیت بسیار پیچیده و وسیع را به مسأله‌ای ساده‌تر فرو می‌کاهد. به طور کلی، فرآیندی روی داد که از آن با عنوان مسأله یا بحران یاد می‌کنیم، این یک واقعیت تاریخی است که ردپای آن را در فرآیندهای تاریخی ما، مانند آرایش نهادهای موجود در جامعه و تغییراتی که در این آرایش بروز کرده، می‌توان دید. درعین حال باید تأکید کرد که این فرآیند تاریخی منتهی به این بحران، عجیب و غریب، خارق‌العاده یا استثنایی نیست، بلکه آنچه رخ داد، فرآیندی طبیعی و یک حرکت اجتماعی، فرهنگی و سیاسی نیست و که طبیعی آن، یک هویت یا «غیر» خود ارتباط برقرار کرد و در این ارتباط با «غیر» خود، دچار مطمئاتی شد و در ادامه، این معضلات انباشت شد و تدریجاً به مسأله تبدیل شد.

منظور شما این است که ایران از قرن‌های ۱۶ و ۱۷ میلادی با دیگری جدیدی مواجه شد که علاوه بر صنعتی شدن، سکولار هم شده و دارای ایدئولوژی یا روحیه فرهنگی تهاجمی بود؟

قبل از این دوران، «دیگری» ایران چیز دیگری بود. به عنوان مثال، در «دوره‌ای اعراب «دیگری» ایران بودند و در دوره‌ای چینی‌ها. قبل از انقلاب صنعتی، میان ساختار اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه ایران با ساختار جامعه «دیگری»ها‌ش، مثلاً چین به عنوان «دیگری» شرقی، تفاوتی چندانی نبود. یا اگر شکافی بود، عمیق نبود. اما از قرن ۱۶ و ۱۷ میلادی، «دیگری» ما بسیار متفاوت از ما است. از سوی دیگر، همین تفاوت عمیق «دیگری» ما و «خود» ما در قبل از جنگ‌های جهانی اول و دوم به گونه دیگری در سازمان ذهنی و مواجهه درونی ایرانیان تأثیر می‌گذاشت، اما بعد از جنگ‌های جهانی این اثرگذاری به نحو دیگری شد.

«نسبت ما و دیگری جدید» قبل از تقابلی داریم؟

برجسته‌ترین شاخص این است که تا قبل از جنگ‌ها، آن «دیگری» کانون خطر محسوب نمی‌شد و صرفاً «هویتی» بود که می‌شد با آن گفت‌وگو و تعامل کرد. اما بعد از تجربه استعمار و بعد از دو جنگ جهانی، ناگهان به خطری رسید که بعد برای ما، تبدیل شد. وقتی چنین تلقی همسازی نسبت به این «دیگری» به وجود می‌آید، طبیعی است که طرف مقابل او، یعنی «ما»، در مقابلش جبهه می‌گیرد و مقاومت می‌کند. وقتی جبهه «دیگری» نزدیک‌تر می‌شود. اما آنجا جمله «دیگری» در آن فرهنگ یا جامعه دیگر نزدیک‌تر می‌شود. اما آنجا که مواجهه با «دیگری» برای یک نهاد جامعه ایران خطر هویتی ایجاد کند، میان این نهاد و آن «دیگری»اش، تقابل شکل دقیق‌تری از نوع تغییرات و نوع نهادهاست که به این تغییرات و نوع مواجهه با «دیگری» خواهیم داشت

درست است که ایران در مواجهه با «دیگری» خود راه ابستادگی را برگزید، اما کدام ویژگی این «دیگری» باعث نگرانی ما شد؟ ما نگران ماشین و اسلحه او شدیم، یا ابدئولوژی سکولار سودمحور او؟ همچنین، محافظه‌گرای داخل ایران که در واکنش به این «دیگری» شکل گرفت، چه ویژگی هایی داشت؟

در یک جامعه، فرهنگ تا حدی هویت‌بخش است. فرهنگ به شمول دین، بسیار هویت‌بخش‌تر است. هنگام مواجهه یک جامعه با یک «دیگری» که فرهنگ متفاوتی دارد، اگر از نظر «هویت» نگرانی پدید بیاید، نوع خاصی از واکنش با این «دیگری» شکل خواهد گرفت. اگر این مواجهه منجر به ایجاد نوعی نگرانی در زمینه هویت نشود، شکل دیگری از واکنش ایجاد می‌شود. به عنوان مثال، جامعه‌های ژاپن و چین یا غرب جدید مواجه شدند، جوامع آفریقایی هم مواجه شدند. دلیل متفاوت بودن نوع واکنش با نگرش این جوامع نسبت به غرب، این بود که این جامعه‌ها از راه‌های متفاوتی با غرب مواجه شدند. اگر جامعه از طریق تجربه استعمار مواجه شد، نسبت به آن «دیگری» نوع خاصی از رویکرد را خواهد داشت، اما اگر از طریقی غیر از استعمار مواجه شد، رویکرد فرهنگی متفاوتی نسبت به «غیر» خودش اتخاذ می‌کند که در آن رویکرد نسبت به «دیگری»اش احساس خطر وجودی نمی‌کند. بسیاری از جوامع آفریقایی یا غرب بسیار متمایز شده بعد از انقلاب صنعتی از طریق استعمار مواجه شدند که به این جوامع این احساس را داد که نیروی مغایر من درصدد انهدام هویت من برآمده است. طبیعی است که جبهه می‌گیرد و مقاومت را انتخاب می‌کند.

برمبنای ایده‌های «جان فوران»، می‌توان گفت سرنوشت ما در ۳ قرن مواجهه با دیگری جدید، «مقاومت» بود؛ یعنی نه کاملاً پیروز شدیم، نه شکست خوردیم. درحالی که جوامعی چون چین و ژاپن بعد از یک نزاع درونی و بیرونی با غرب جدید، توانستند به تعریف واحدی از نسبت خود با این دیگری جدید برسند که زمینه غیور این جوامع از دوگانگی درونی را فراهم کرد. اما در ایران حل نشدن این شکاف باعث شد همچنان «در موقعیت ابستادگی» باقی بمانیم. جرالین دوگرایش فوق اما متفاوت درون جامعه ایران نتوانستند این شکاف را بر کنند؟

این امر به نهادهای تشکیل دهنده ساختار اجتماعی ایران بازمی‌گردد. ایران، جامعه‌ای است که در قرون متمادی با ساختار نهادین و نهادهایی خاص خود زندگی کرده و تداوم یافته است. این ساختار نهادین از دیرباز و این تجربه تاریخی در زمانی اتفاق افتاد که در واکنش به این «دیگری»، تقابل شکل گرفت. اگر ما این ابزار تحلیلی به فرآیند چند قرن اخیر نگاه کنیم، درک دقیق‌تری از نوع تغییرات و نوع نهادهاست که به این تغییرات و نوع مواجهه با «دیگری» خواهیم داشت

چه اتفاقی می‌افتد که یک نهاد در مواجهه با «دیگری» خودش، ایندا در یک جامعه، ایده‌های دیگر و سپس در جامعه خودش، احساس خطر خودش می‌کند؟

درباره چرایی و نوع این تقابلی که ایجاد می‌شود می‌توان یک مثال زد؛ یا پیدایش «کارخانه» به عنوان شیوه جدید تولید صنعتی، بخش مهمی از کارگاه‌های سنتی دستی زیان خواهند کرد؛ مانند امروز که با پیدایش هوش مصنوعی بخشی از حرفه‌های خاص آسیب می‌بینند. اگر نهاد یک جامعه احساس تهدید هویتی کند، به سمت تعامل برای تقویت خود حرکت می‌کند. اگر احساس تهدید هویتی بکند، موضعی دفاعی اتخاذ می‌کند. بنابراین مهم این است که نهادهای متأثر از تغییرات ناشی از مواجهه با «دیگری»، اعم از نهاد تولیدکننده ثروت یا نهاد سنتی روحانیت یا نهاد قدرت چطور به این فرآیند نگاه کنند. نهادی چون روحانیت که در آن زنزشت، در دوره ورود اسلام به ایران، در دوره تفوق مذهب اهل سنت و بعد در دوره گسترش تشیع همواره نقشی تعیین‌کننده و نظام‌بخش در جامعه ایران داشته است. دو نهاد دیگر هم همین طور بوده‌اند. بنابراین فرآیند مواجهه ایران با «دیگری» خود را باید به اجزای جزئی‌تر تقسیم کرد، یعنی به جای ارائه یک نگرش کلی یا یک تصویر فراگیر مبنی بر اینکه پامدهای مواجهه «ایران» با «دیگری» چیست باید بود، باید آن را به بخش‌های جزئی‌تر تقسیم کرد و نه از «یک» مواجهه، بلکه از مواجهه‌های متفاوت نهادهای مختلف با همتاهای‌شان در «دیگری» سخن گفت.

در چنین وضعیتی، بحرانی که به گفته شما ایران در ۳۰۰ سال اخیر با آن روبه‌رو بوده، به چه معنا خواهد بود؟

در این شرایط، یعنی در مواجهه خاص هر نهاد با نهاد دیگری خودش در «دیگری» بزرگ‌تر غرب، اولین مسأله این است که این نهاد سنتی قدیمی بافوذ مقتدر که قرن‌ها بر جامعه مسلط بوده و وظیفه خود را انجام می‌داده، آیا می‌تواند به تعامل و هماهنگی حداقلی با «دیگری» خود دست یابد یا نمی‌تواند؟ اگر بتواند به تعامل حداقلی با «دیگری» خود دست یابد، به سراغ ایجاد تغییرات لازم برای کسب امکانات از طرف مقابل و فربه‌تر کردن خود خواهد رفت. مثلاً در حوزه نظامی، ارتش به جای مقابله با نیروی نظامی مدرن شده، وارد «پیمان» یا اتحاد و ائتلاف با او می‌شود تا از این طریق سرنوشت مشترکی برای یکدیگر تعریف کنند. البته ممکن است شما به عنوان ناظر سیاسی، بگویی از بیرون به این پیمان نگاه می‌کنید آن را «واپسگی» تعریف کنید، اما از منظر آن نهاد چنین معنایی نداره، بلکه می‌گوید با این پیمان توانایی‌های آن «دیگری» خود را از آن خودم می‌کنم. اگر در حالی که نهادی از نهادهای جامعه توانسته چنین رویکردی اتخاذ کند، نهاد دیگری در همین جامعه چنین رویکردی را انتخاب نکند، آنگاه در مقابل آن نهاد، جبهه گرفته و راه تقابل را در پیش می‌گیرد. ممکن است ترسیدن این نهاد سه وضعیت تعامل داشتن بسیاری داشته باشد، اما دلایل هرچه باشد، در این واقعیت تغییری ایجاد نمی‌کند که نهادی که نمی‌تواند یا نمی‌خواهد با «دیگری» خود تعامل کند، همراه با جبهه گرفتن مقابل نهاد تعامل‌کننده‌ای که درون جامعه‌اش قرار دارد، نسبت به «دیگری» خود در جامعه دیگر هم احساس تهدید هویتی می‌کند و وقتی که احساس تهدید هویتی کرد، «دیگری» خود را نمی‌پذیرد، بلکه آن را رد می‌کند.

اگر نهادی در داخل «دیگری» خود در جامعه دیگر رانپذیرفت و رد کرد، سرنوشت را چگونه رقم می‌خورد؟

در این صورت سرنوشت او به دست هر چیزی و هر عاملی غیر از اراده خودش رقم خواهد خورد. زیرا در این صورت این نهاد فقط «ایستاده» است و در مقابلش هم عامل دیگری «ایستاده» است. در چنین وضعیتی این دو به صورت متقابل به هم فشار وارد می‌کنند تا یکی بتواند دیگری را عقب براند.

به این دلیل فرجام این فرآیند «عقب راندن یکی به دست دیگری» است، که در چنین وضعیتی، بُعد «بستن» وجود ندارد و صرفاً نهادی موفق خواهد بود که نیروی بیشتری وارد کند؟

در صورت اتخاذ راهبرد مقابله، من به عنوان «نهاد»، دیگر نمی‌توانم تصمیم بگیرم کجا انعطاف نشان دهم و کجا حمله کنم، صرفاً باید نیرو وارد کنم و بایستم. بنابراین ممکن است این نهاد غلبه پیدا کند و «دیگری» خود را نابود کند، اما این احتمال هم هست که «دیگری» پر او غلبه پیدا کند. در این فرآیند، وقتی که یک نهاد در مواجهه با «دیگری» خود احساس خطر هویتی کرد، شروع می‌کند به مفهوم سازی، هنجارسازی و ارزش‌سازی متناسب با حفظ هویت خود. در این صورت هر دستگاه مفهومی، هنجاری و ارزشی که در خدمت حفظ هویتش قرار نداشته باشد، مانند خود آن «دیگری» قلمداد می‌شود.

و اینکه این نهاد در داخل مرزهای فرهنگی و سیاسی خود این نهاد مقابله کننده قرار داشته باشد؟

ولو اینکه این نهاد بتواند خود را نفوذ بدهد و به داخل بیاید. در نتیجه، یک نحوه از مقابله همراه با تلاطم، درون این جامعه شکل می‌گیرد.

و از آنجا که نهادهای حامل فرهنگ و رویکردهای مرتبط با «دیگری»، مانند دانشگاه، در داخل هم حضور دارند...

آن نهاد داخلی که مقابل بیرون جبهه گرفته، تلاش می‌کند کاری کند تا «دیگری» را روزنه‌ای برای وارد شدن به داخل نداشته باشد. اما گاهی هم نمی‌تواند جلوی نفوذ این نهاد را بگیرد، زیرا همه تصمیمات در اختیار او نیست.

اساس و مبدأ دانشگاه برخاسته از تاریخ و تجربه فرهنگی «دیگری» غربی است. به همین دلیل ۷۰ سال پس از ورود دانشگاه به ایران، همچنان به عنوان نهاد بیرونی قلمداد می‌شود، نهادی که در این صورت، آن نهاد نمی‌تواند نقش، ارزش و هنجار خاص خود را داشته باشد. اینکه تفاوت‌های فرهنگی و تفاوت در هنجار و ارزش، به سرعت به تلاطم منجر شده و مانع حل شدن یک فرآیند مهم نسبت به بهبود می‌شود، ناشی از همین است.

> باید بازگردیم به «فرآیندی» که به اینجا رسیده، چگونه طی شده است؟ در این بررسی، باید بخش‌هایی از این فرآیند که آسیب‌زا بوده اصلاح شود. راهش این است، غیر از این هیچ راه دیگری ندارد

اما برخی ابده دیگری دارند. اینان معتقدند از یک سو با نظام اندیشه و هنجاری مواجه هستیم که در ۱۵۰ سال اخیر دچار مسأله هویت بوده و بنیاد سیاسی و فرهنگی خود را بر «دیگرودگی» نهاده است، اما در سوی دیگر، این نظام اندیشه و هنجار، نتوانسته قدرت و ثروت «تولید» کند و ناچار شد از امانت‌های تاریخی «مصرف» کند. در حوزه اندیشه از تاریخ تغذیه می‌شود و در حوزه عمل، امکانات موجود نیز می‌شود.

این حرف، بیان مطالبات آن بخش اجتماعی است که برآیند غالب در مناسبات موجود را نمی‌پسندد و به همین دلیل، روی این وضعیت «ناهمسر» می‌گذارد و براساس این تفسیر می‌گوید این مناسبات چنین آسیب‌هایی داشته است.

دقیقاً، این به تعبیر شما تفسیر، سخن بخش هایی از جامعه است.

اما می‌خواهم بگویم که؛ دقیقاً در همان جامعه‌ای که چنین تلاطم‌ها و تضادهای فکری و فرهنگی میان نهادها وجود دارد، بخش دیگری هم هست که معتقد است فرآیندی که طی می‌شود و

> آنجا که تعامل میان یک نهاد جامعه ایرانی با جامعه همتای خودش در «دیگری» به نفع این نهاد تمام شود، طبیعتاً این نهاد در آن فرهنگ یا جامعه دیگر نزدیک‌تر می‌شود. اما آنجا که مواجهه برای یک نهاد جامعه ایران خطر هویتی ایجاد کند، میان این نهاد و آن «دیگری»اش، تقابل شکل دقیق‌تری از نوع تغییرات و نوع نهادهاست که به این تغییرات و نوع مواجهه با «دیگری» خواهیم داشت

وقتی به جای نهاد و ساختار، عاملیت را مبنا قرار دهیم، به «دیگری» خود حق نمی‌دهیم نقش، ارزش و هنجار خاص خود را داشته باشد. اینکه تفاوت‌های فرهنگی و تفاوت در هنجار و ارزش، به سرعت به تلاطم منجر شده و مانع حل شدن یک فرآیند مهم نسبت به بهبود می‌شود، ناشی از همین است.

درست همین است که باید درک کرد. فرآیند تاریخی ما، ایده‌های مختلفی طرح می‌کند. برخی، مسأله ایران را در حوزه اندیشه و فلسفه می‌دانند. برخی در پی یافتن ماندن مطالبات طبقات نوظهور و برخی هم در فقدان توافق میان نیروهای جامعه. شما، مسأله ایران را چه می‌دانید؟

ما در ایران دچار مسأله هستیم. اما باید درباره این موضوع دو نکته را توضیح داد. اول اینکه برخلاف باور برخی که معتقدند این مسأله غیرطبیعی یا تصنعی است، معتقدم بحرانی که از قرن‌ها هستیم، طبیعی است و تصنعی نیست. دوم اینکه این بحران، حلقه‌ای از یک زنجیره تاریخی است. دلیل اینکه من این طور نگاه می‌کنم، این است که در مسائل اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، بیش از آنکه فردگرا باشیم، نهادگرا هستیم. به این معنی که معتقدم تأثیر نهادها بر پدیدایش فرآیندها، بسیار بیشتر از تأثیر افراد است. منظور این نیست که افراد در فرآیندهای تاریخی اصلاً تأثیر ندارند، بلکه منظور این است که نهادها مؤثرترند. اگر از این منظر بنگریم، می‌بینیم چند قرن است که جامعه ایران با چند مسأله اصلی مواجه است. یکی از این مسأله‌ها، مواجهه ایران با «دیگری» خود است؛ یعنی آن دیگری که از قرون ۱۶ و ۱۷ میلادی کیفیت کاملاً متفاوتی پیدا کرد نسبت به «دیگری» در همین محدوده جغرافیایی که ایران در سده‌های پیشتر، با آن مواجه بود. «دیگری» ما در قرون هشتم، نهم یا دهم میلادی تفاوت بنیادین چندانی با ایران نداشت، اما از سه قرن پیش با ایران بسیار متفاوت شد. مواجهه ایران با «دیگری» خودش از ۳ قرن اخیر، باعث پدایش گسست‌هایی توأم با نوعی محافظه‌کاری بسیار عمیق‌تر و درعین حال، رویاروییِ آن گسست‌ها با این محافظه‌کاری شده است. گاهی از این وضعیت به صورت پیش پا افتاده‌ای با عبارت «برخورد معیوب سنت با مدرنیته» تعبیر می‌شود. اما این تعبیر فردی تقلیل‌گرایانه است، زیرا یک واقعیت بسیار پیچیده و وسیع را به مسأله‌ای ساده‌تر فرو می‌کاهد. به طور کلی، فرآیندی روی داد که از آن با عنوان مسأله یا بحران یاد می‌کنیم، این یک واقعیت تاریخی است که ردپای آن را در فرآیندهای تاریخی ما، مانند آرایش نهادهای موجود در جامعه و تغییراتی که در این آرایش بروز کرده، می‌توان دید. درعین حال باید تأکید کرد که این فرآیند تاریخی منتهی به این بحران، عجیب و غریب، خارق‌العاده یا استثنایی نیست، بلکه آنچه رخ داد، فرآیندی طبیعی و یک حرکت اجتماعی، فرهنگی و سیاسی نیست و که طبیعی آن، یک هویت یا «غیر» خود ارتباط برقرار کرد و در این ارتباط با «غیر» خود، دچار مطمئاتی شد و در ادامه، این معضلات انباشت شد و تدریجاً به مسأله تبدیل شد.

منظور شما این است که ایران از قرن‌های ۱۶ و ۱۷ میلادی با دیگری جدیدی مواجه شد که علاوه بر صنعتی شدن، سکولار هم شده و دارای ایدئولوژی یا روحیه فرهنگی تهاجمی بود؟

قبل از این دوران، «دیگری» ایران چیز دیگری بود. به عنوان مثال، در «دوره‌ای اعراب «دیگری» ایران بودند و در دوره‌ای چینی‌ها. قبل از انقلاب صنعتی، میان ساختار اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه ایران با ساختار جامعه «دیگری»ا‌ش، مثلاً چین به عنوان «دیگری» شرقی، تفاوتی چندانی نبود. یا اگر شکافی بود، عمیق نبود. اما از قرن ۱۶ و ۱۷ میلادی، «دیگری» ما بسیار متفاوت از ما است. از سوی دیگر، همین تفاوت عمیق «دیگری» ما و «خود» ما در قبل از جنگ‌های جهانی اول و دوم به گونه دیگری در سازمان ذهنی و مواجهه درونی ایرانیان تأثیر می‌گذاشت، اما بعد از جنگ‌های جهانی این اثرگذاری به نحو دیگری شد.

«نسبت ما و دیگری جدید» قبل از تقابلی داریم؟

برجسته‌ترین شاخص این است که تا قبل از جنگ‌ها، آن «دیگری» کانون خطر محسوب نمی‌شد و صرفاً «هویتی» بود که می‌شد با آن گفت‌وگو و تعامل کرد. اما بعد از تجربه استعمار و بعد از دو جنگ جهانی، ناگهان به خطری رسید که بعد برای ما، تبدیل شد. وقتی چنین تلقی همسازی نسبت به این «دیگری» به وجود می‌آید، طبیعی است که طرف مقابل او، یعنی «ما»، در مقابلش جبهه می‌گیرد و مقاومت می‌کند. وقتی جبهه «دیگری» نزدیک‌تر می‌شود. اما آنجا جمله «دیگری» در آن فرهنگ یا جامعه دیگر نزدیک‌تر می‌شود. اما آنجا که مواجهه با «دیگری» برای یک نهاد جامعه ایران خطر هویتی ایجاد کند، میان این نهاد و آن «دیگری»اش، تقابل شکل دقیق‌تری از نوع تغییرات و نوع نهادهاست که به این تغییرات و نوع مواجهه با «دیگری» خواهیم داشت

> باید بازگردیم به «فرآیندی» که به اینجا رسیده، چگونه طی شده است؟ در این بررسی، باید بخش‌هایی از این فرآیند که آسیب‌زا بوده اصلاح شود. راهش این است، غیر از این هیچ راه دیگری ندارد

اما همین نهادها که در یک فرآیند تکاملی در آن جامعه ایجاد شدند، ناگهان وقتی به صورت کجی شدند در جامعه ایران جامانده شدند.

کجی سبب این نهادها وارد ایران شده، به همین دلیل امروز در خیابان‌ها خودروهایی چندمیلیاردی می‌بینیم که رانده آن با اخلاق سیب سواری رانندگی می‌کند. از یاد نداشته افرادی را می‌بینیم که از این ابزار بدترین با ذهنیت، عادت و دستگاه هنجاری گذشته استفاده می‌کنند. دموکراسی، یک نظریه جامعه شناختی است که در قرن ۱۳ در انگلستان کلید خورد، اما برخی می‌خواهند آن را در ایران قرن بیست و یکم اعمال کنند و هر کسی هم که این وارد رسانی را نپذیرد، به بی‌سوادی متهم می‌شود. بنابراین، آنچه که اتفاق می‌افتد از این قرار است: جامعه، یعنی به اینکه هر کدام از نهادهای جامعه ایران، اعم از نهاد قدرت، نهاد روحانیت و نهاد ثروت سازد در طول تاریخ هر کدام به یک نقش طبیعی در جامعه داشتند که در مواجهه با پدیده عجیب و غریبی که یک «دیگری» است، احساس ها و واکنش های مختلفی

> بعضی از نهادهای ایرانی توانستند با «دیگری» یا نهادهای مشابه خود در «دیگری» به تعامل برسند و بعضی از نهادها بعضی از نهادها نتوانستند به تعامل برسند. وقتی برخی نهادها نتوانستند با «دیگری» ما به تعامل برسند، در مقابل آن «دیگری» جبهه گرفتند و محصول این جبهه‌گیری و جبهه‌گیری ها، ارزش‌گذاری‌ها، همین نظام هنجارها و همین گونه از نگاه به جهان و زندگی است

> ده ۷۰ که اصلاح طلبان قدرت را به دست گرفتند، بخش هایی از جامعه احساس خطر کرد. آن نگرانی به جایی رسید که حتی امروز بخش هایی نسبت به مدیران میانی دولت اقای پزشکیان هم حساس هستند. اما امروز برخی معتقدند آن نگرانی هویتی ده ۷۰، امروز به سطح اقتصاد سیاسی رسیده؛ یعنی برخی با استفاده از این نگرانی، مانع توزیع بهینه و عادلانه منابع یا حضور جریان ها در حوزه رسمی می‌شوند.

در موضوعی که برشمردید، اگر فرد دیگری آمد و نگاه متفاوتی نسبت به شما داشت و گفت که این رویکرد باعث توزیع ناعادلانه منابع نشده است، چه باید گفت؟ یعنی برای بحث با او باید از چه ابزار و شیوه‌ای استفاده کرد؟ یک راه مناسب این است که باید به چنین فردی گفت اگر ضریب جینی در ایران کاهش پیدا کند، یا اینکه درصد فقر مطلق به جای ۴۰ درصد به ۲ درصد برسد، آیا باعث افزایش امنیت تو، من و دیگران نخواهد شد؟ در این صورت کدام ترجیح دارد؟ من به عنوان یک فرد می‌توانم از ۳۵ درصد از منافع خودم بگذرم و ۵ درصد دیگر را حفظ کنم و با امنیت بالاتر زنگه دارم، یا اینکه روی به دست آوردن حتمی و قطعی ۳۵ درصدی منافع خود بایستم اما امنیت را از دست بدهم. کدام یک از این انتخاب‌ها عقلانی است؟ اما چه زمانی می‌شود این سخن یا این مطلب را بیان کرد؟ تا زمانی که یکی از دو طرفی که با هم حرف می‌زنند، هنوز به این جمع‌بندی نرسیده باشد که راه آمده و ابزار استفاده شده از این به بعد دیگر کارایی ندارد، تن به منطق بده بستان نمی‌دهند. وقتی از حذف عبور می‌کنند و به سازش تن می‌دهند که حس بدست بیاید که قادر به حذف دیگری نیست یا اگر هم باشد، در برابر خطر مشترک مهیب‌تری قرار دارد که برنده شدن را ممتنع می‌سازد.

یعنی رسیدن به یک کوچه بن بست، یعنی این کوچه را بازگشت را هم نشان می‌دهد. دقیقاً. یعنی رسیدن به نقطه یا به این باور که با سازوکاری که تاکنون پیش آمده‌ام، نمی‌توان پیش‌ترفت یا مسأله‌ای را حل کرد. نقطه‌ای که نیروهای درگیر کشمکش اجتماعی به این ارزیابی برسند که دیگر زورشان به هم نمی‌رسد، آنجا نقطه‌ای است که می‌توانند بنشینند و از خط مشی حذف یکدیگر بگذرند و به خط مشی سازش میان نیروهای درونی جامعه ایرانی برسند.

و راه گفت‌وگو را در پیش بگیرند.

در چنین شرایطی، هیچ راه دیگری غیر از گفت‌وگو ندارند.

> گفت‌وگو با دو ویژگی: برجسته کردن اشتراکات و برجسته نکردن هرچیزی که می‌تواند باعث تهدید هویتی طرف مقابل شود

پرهیز از جهاد هرگونه تهدید هویتی مسأله‌ای حیاتی است؛ زیرا بنیاد بحران، تهدید هویتی است که باعث ایجاد احساس تهدید امنیتی هم شده است. بنابراین کنشگر جامعه ایران، نباید بار دیگر به این تهدید هویتی و به این تهدید امنیتی دامن بزند. اگر بار دیگر به این تهدید هویتی دامن زده شود، همه تلاش‌ها بی‌فایده می‌شود و بار دیگر به نقطه اول این بحران بازخواهیم گشت.

کنشگر جامعه ایران، نباید بار دیگر به این تهدید هویتی و به طریق اولی به این تهدید امنیتی دامن بزند. اگر بار دیگر به این تهدید هویتی دامن زده شود، همه تلاش‌ها بی‌فایده می‌شود و بار دیگر به نقطه اول این بحران بازخواهیم گشت

عکس: سجاد صفری ایران

دروئی که برای پایداری ارزش قائل است، نگرانی از فقدان امنیت خودش را که از «دیگری» غربی‌اش به وجود می‌آید، به «دیگری»های درون جامعه ایران هم تسری داده و این «دیگری پنداری» یکی از دلایل توسعه‌نیافتگی بوده است.

این سخن، یک قضاوت ارزشی است؛ کلان‌روایتی است که برای توضیح مجموعه‌ای از رخدادها به کار می‌رود. ببینید! قبل از داوری ارزشی، توصیفی روشن از وضعیت لازم داریم. در جامعه ایران وجود بحران یک واقعیت انکارناپذیر است، اما این بحران یک امر طبیعی است. ریشه طبیعی بودن هم این است که ایران در طول تاریخ همواره با «غیر»خودش مواجه بود. اما از دوره‌ای به بعد این مواجهه با «غیر» بسیار بحران‌ساز شد. بعد از اینکه بحران ظاهر شد، بعضی از نهادهای ایرانی توانستند با «دیگری» با نهادهای مشابه خود در «دیگری» به تعامل برسند و توسعه یابند، اما بعضی از نهادها نتوانستند به تعامل برسند. وقتی برخی نهادها نتوانستند با «دیگری» ها به تعامل برسند، در مقابل آن «دیگری» جبهه گرفتند و محصول این جبهه‌گیری و تقابل، همین ارزش‌گذاری‌ها، همین نظام هنجارها و همین گونه از نگاه به جهان و زندگی است. نهادها، نهاد دیگری که با تعامل روبه‌رو شد، با بعضی از نهادها نتوانستند به تعامل برسند. وقتی برخی نهادها نتوانستند با «دیگری» ها به تعامل برسند، در مقابل آن «دیگری» جبهه گرفتند و محصول این جبهه‌گیری و تقابل، همین ارزش‌گذاری‌ها، همین نظام هنجارها و همین گونه از نگاه به جهان و زندگی است. نهادها، نهاد دیگری که با تعامل روبه‌رو شد، با بعضی از نهادها نتوانستند به تعامل برسند. وقتی برخی نهادها نتوانستند با «دیگری» ها به تعامل برسند، در مقابل آن «دیگری» جبهه گرفتند و محصول این جبهه‌گیری و تقابل، همین ارزش‌گذاری‌ها، همین نظام هنجارها و همین گونه از نگاه به جهان و زندگی است

> بعضی از نهادهای ایرانی توانستند با «دیگری» یا نهادهای مشابه خود در «دیگری» به تعامل برسند، اما بعضی از نهادها نتوانستند به تعامل برسند. وقتی برخی نهادها نتوانستند با «دیگری» ما به تعامل برسند، در مقابل آن «دیگری» جبهه گرفتند و محصول این جبهه‌گیری و جبهه‌گیری ها، همین نظام هنجارها و همین گونه از نگاه به جهان و زندگی است

مانند همین شکاف‌های اقتصادی یا شکاف سواد و بی‌سواد میان نهادهای جامعه نیز وجود دارد.

امروز جامعه ایران به دو بخش تقسیم می‌شود: یک بخش نسبت به «دیگری» خود احساس خطر می‌کند و بخش دیگر نسبت به «دیگری» خود احساس خطر نمی‌کند، یا اگر نسبت به آن «دیگری»، «دیگری»ای است غیر از آن «دیگری» که نسبت به او احساس خطر می‌کند. مهم‌ترین مسأله این است که ایران نهادی مسئول تعلیم و تربیت بوده است. این نهاد قرن‌ها در جامعه ایران مسئول قضاوت، اوقات فراغت، مسئول قانون‌نویسی و هنجارنویسی و مسئول ثبت و ضبط معاملات بوده است. این نهاد در طول تاریخ ایران، در استمرار طبیعی بیولوژیک جامعه ایران نیز نقش داشته، زیرا مسئول ازدواج و طلاق بوده و در مسئول حیات و مرگ بوده؛ یک روحانی در کوش یک نوزاد تازه متولد شده اذان می‌گفت و وقتی ک